

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابی القاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لاسیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداء و عجل الله تعالی فرجه الشریف و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

برهان آخری که در کلام شهید صدر رحمه الله بیان شده هم در دوره مباحث هم در دوره بحوث و هم در حلقات؛ این برهان هست که بعضی از عبادات مثل صلاۀ دارای یک حکم فقهی هستند و آن این است که اگر کسی زیاد کند در آن، باطل است. «من زاد فی صلاته فعلیه الإعادة» مثلاً یک کسی یک رکوع اضافه کند، سجده اضافه کند و هكذا، براساس این خصیصه که در بعضی از عبادات وجود دارد، می‌گوییم ما در مورد صلاۀ که شک می‌کنیم مثلاً سوره جزء صلاۀ هست یا نه، یک علم اجمالی برای ما پیدا می‌شود که یا سوره واجب است و یا این که اگر سوره واجب نیست إتیان به سوره به قصد جزئیت مبطل است. چون اگر جزء نیست؛ شما به قصد جزئیت بیاوری مبطل است دیگه چون «من زاد فی صلاته فعلیه الإعادة»، بنابراین احتمال وجوب سوره طرف علم اجمالی است. یعنی یک طرف دیگر هم دارد که ...، وقتی طرف علم اجمالی شد پس اصل در او که بخواهیم بگوییم برائت داریم از وجوب سوره؛ با اصل در آن تعارض می‌کند تساقط می‌کنند بنابراین بر ما لازم است که آن سوره را إتیان کنیم. البته نه به قصد جزئیت، آن سوره را بیاوریم. پس بنابراین در این موارد در مثل صلاۀ نمی‌توانیم بگوییم اقتصار برای اقل باید کرد بلکه باید حتماً اکثر را بیاوریم. چون ما با برائت از وجوب اکثر می‌گفتیم اکتفاء به اقل اشکال ندارد. اما الان این اکثر در حقیقت طرف یک علم اجمالی است. به شکل بدوی نیست؛ طرف یک علم اجمالی است که اصل در هر دو طرف تعارض دارند تساقط می‌کنند. بنابراین ما هم باید احتمال وجوب را مراعات کنیم چون یک طرف علم اجمالی است. هم به قصد جزئیت بیاوریم، إتیان به قصد جزئیت بیاوریم چون طرف آخر علم اجمالی است. این شبهه‌ای است که در مقام وجود دارد. یعنی برهانی است که قهراً به مقتضای این برهان باید گفت که در موارد دوران امر بین اقل اکثر ارتباطی تفصیل بدهیم. بگوییم آن‌جاهایی که اضافه جزء مبطل است مثل صلاۀ، این‌جا باید احتیاط کرد و آن مشکوک الجزئی را آورد. اما در غیر این‌جا بله، برائت جاری می‌شود به همان بیانات و اقتصار بر اقل کفایت می‌کند.

از این شبهه و از این برهان درحقیقت شهید صدر در هر سه جا این جور جواب دادند. فرمودند که این جا اصول تعارض نمی‌کند. چرا؟ چون در آن طرف علم اجمالی که اِتیان به جزء باشد، به عنوان جزئیت باشد چون علم اجمالی این را دارد، یا واجب است یا اگر واجب نباشد پس اِتیان به عنوان جزء، مبطل است. ما از این اِتیان به عنوان جزء مبطل است نمی‌توانیم براءت جاری کنیم. چرا؟ چون نسبت به این علم تفصیلی داریم که در این ظرف که ما الان شکّ هستیم و نمی‌دانیم جزء هست یا نه، اگر به عنوان جزء بیاوریم تشریع است. تشریع یعنی همین دیگه، یعنی چیزی که نمی‌دانی من الشرع هست یا نیست شما به عنوان شرع بیاوری، به عنوان جزئیت بیاوری، به عنوان این که شارع امر کرده بیاوری؛ ولو در واقع هم فرموده باشد ولی وقتی شما نمی‌دانی تشریع است.

س: قطعاً تشریع است.

ج: قطعاً تشریع است چون موضوع تشریع ادخال ما لا تعلم هست، من هم لا اعلم؛ ولو درواقع باشد. نه ادخال ما لیس من الدین فی الواقع، فی الدین که بگویی تمسک در شبهه مصداقیه اش می‌شود. موضوع؛ ما لا تعلم است. آن که نمی‌دانی من الدین است یا نه؛ ولو درواقع باشد. پس حتماً براءت ندارد، این طرف علم اجمالی، می‌ماند این که آیا واجب است یا واجب نیست؟ خب شکّ بدوی است نسبت به این که یا اقل واجب است یا واجب است؛ آن هم که آن بیانات قبلی بود. نسبت به آن بیانات قبلی، نسبت به این علم اجمالی هم که به این شکل حل می‌شود. یعنی این علم اجمالی ما واقعاً منحل می‌شود که این می‌دانیم مبطل است. خب این جوابی است که ایشان در سه دوره دادند. حالا سه دوره، بله دیگه سه دوره می‌شود. درحقیقت دو دوره تدریسی، یک دوره هم که حلقات نوشتند دیگه. تلامذه ایشان هم که حالا مقرر معظم رحمه الله علی آقای هاشمی و حفظه الله آقای حائری، این جا اشکالی نفرمودند فی ما اعلم.

این جا یک شبهه‌ای وجود دارد که اگر آن شبهه حل بشود این فرمایش، این جواب تمام می‌شود. یک بحثی در باب تجری وجود دارد که آیا فعل ما یتجری به؛ این با حرام می‌شود یا فقط نفس تجری حرام است و قبیح است؟ کسی مثلاً به عنوان این که یا یک ظرف مایعی است و آب است ولی این یقین کرده این مثلاً مشروب است، این را می‌آشامد ولی واقعاً آب است. آیا این شرب، این فعل حرام است یا نه؟ این فقط تجری اش امر قبیحی است؟ یؤاخذ بر تجری که چرا هتک حرمت مولا کردی اما نمی‌شود گفت چرا این آب را رویش، آب که حلال بوده که، این همان بحث مفصلی است که در اصول مطرح است که آیا فعل ما؛ متجری به هم حرام می‌شود یا نمی‌شود؟ عین همین بحث درواقع تشریع است که آیا فعلی که

یشرّع به؛ آیا این هم واقعاً حرام می‌شود یا نه؟ آن تشریع که یک امر قصدی است او حرام است ولی آن فعل حرام نیست؟ در مانحن فیه شما چه جور علم به بطلان پیدا می‌کنید می‌گویید این طرف را ما می‌دانیم باطل است؟ اگر آن سوره‌ای را که به عنوان جزئیت می‌آوریم؛ این سوره حرام نباشد، حرام نیست یعنی؛ با تشریع شما حرام نمی‌شود. آن تشریع را که جزء صلاّه قرار نمی‌دهد که، آن سوره را به عنوان جزئیت دارد می‌آورد. خب این جا قهراً علم اجمالی دارد یا سوره واجب است؛ آن یک طرف علم اجمالی است. یا اگر واجب نیست ایتیان آن بنحو جزئیت مبطل است و اگر آوردی حتماً... نه، بله، اگر این جور حساب بکنید بگویید یا این سوره واجب است یا ایتیان من به قصد او حرام است. این بله، این درست است، این به ایتیان او به قصد او حرام است. این جا بین این حکم که حرام است و آن که یا واجب است معارضه نمی‌شود یعنی اصل‌های شان تعارض نمی‌کند. چون این را ما می‌دانیم حرام است. ولی ما این جا الان کاری به این حرمت ...، خب کار حرامی ممکن است انجام داده باشیم اما نمازش را چی؟ وظیفه صلاتیه‌اش را باید احتیاط بکند.

س: پس ایراد حضرت عالی به بیان است نه به جواب

ج: بله؟

س: ایراد حضرت عالی به آن بیان است نه به جوابش

ج: نه، حالا هم ببینیم حالا...

س: به بیان را که هست حالا به جواب

ج: نه، می‌خواست منحل کند دیگه

س: نه، اصلاً به بیانی که می‌فرمایند، اصلاً به بیانش اشکال می‌شود، آن بیان، جواب ما اصلاً علم اجمالی این جا درست نمی‌شود.

ج: حالا ببینیم درست می‌شود یا نمی‌شود. این که می‌گویید که، این علم اجمالی را منحل می‌کنید و این که ما این طرف را می‌دانیم که اصل جاری نمی‌شود چون که شارع ترخیص نمی‌دهد.

س: پس؟؟ این طرف مبطل نیست

ج: حالا، این جا شارع ترخیص نمی‌دهد. پس اصل این جا نداریم، آن طرف اصل داریم، اصل بلامعارض داریم.

جواب این است که ما در این طرف دو حیث داریم. یک حیث تشریع داریم، براساس حیث تشریع می‌دانیم. ولی از حیث این که اگر نماز را به قصد جزئیت بیاوریم، اگر نماز را به قصد جزئیت بیاوریم آیا نماز باطل است؟ چون می‌گوییم... یا نماز یا سوره واجب است یا اگر واجب نیست به قصد جزئیت بیاوریم می‌شود «من زاد فی صلاته فعلیه الإعادة»، پس علم اجمالی دارم، علم اجمالی دارم که یا آن واجب است یا نه، آوردن سوره واجب است یا اگر واجب نیست من سوره را به قصد جزئیت بیاورم مصداق «من زاد فی صلاته فعلیه الإعادة»، می‌شود. این جا بخواهم اصل جاری کنم که نه واجب است نه مصداق «من زاد فی صلاته» اگر یک وقتی به قصد جزئیت آورد مصداق «من زاد فی صلاته فعلیه الإعادة»، نمی‌شود خب علم اجمالی دارم که یا آن یا این، شما این را چه جور منحل کردید؟ شما به این که ما می‌دانیم تشریع حرام است منحل کردید. بله، اگر این تشریع منجر بشود که این فعل هم حرام بشود مسلم زاد است. چون فعل حرام مسلم زیاد است. اما اگر بگوییم حرمت از تشریع تجاوز نمی‌کند بما یتشرع به، خب از کجا می‌توانیم از این راه بگوییم که این حرام است، قطعاً می‌دانیم حرام است؟ این فقط طرف علم اجمالی است.

س: مبطل است

ج: مبطل است؟ از کجا می‌دانیم مبطل است؟

س: خب پس اگر آن بیان

ج: برای این که، برای این که ممکن است جزء باشد. اگر حرام بشود می‌دانیم جزء نیست. چون فعل حرام مسلم جزء صلاّه نیست پس زاد حتماً آن را می‌گیرد. شهید صدر این جور محاسبه فرموده که حتماً این جا که تشریع هست چون شک دارد ج: پس علم تفصیلی دارد

ج: پس حتماً می‌داند به حضرت عباس این سوره‌ای که من می‌خوانم جزء صلاّه نیست و زاد فی صلاته است. پس اصل ندارد این جا، شبهه این است که اگر وزان این جا وزان باب تجری باشد و همان طور که آن جا می‌گوییم فعل ما یتجری به حرام نیست این جا هم بگوییم که فعل ما یتشرع به حرام نیست. آن حرام نیست خودش از راه این، حالا از یک راه دیگر حرام باشد... از این راه حرام نیست. خب چه جور یقین پیدا می‌کند که این سوره‌ای را که دارد اضافه می‌کند مصداق «من زاد فی صلاته فعلیه الإعادة»، است؟ پس علم اجمالی اش هنوز باقی است که یا واجب نیست یا اگر من این را، اگر

درواقع واجب نیست بیاورم به قصد جزئیت؛ زاد فی صلاته، این علم اجمالی باقی است. مقتضای آن چیه؟ مقتضایش این است که احتمال وجوب را باید مراعات بکند چون اصلها معارضه می‌کنند. احتمال وجوب طرف علم اجمالی است.

س: علم اجمالی که یا واجب است

ج: یا اگر واجب نیست

س: این تشریع حرام است؟

ج: این، نه، تشریع حرام نه، یا آن واجب است یا اگر واجب نیست آوردنش مصداق «من زاد فی صلاته فعلیه الإعادة»، می‌شود یعنی مبطل است.

س: بنابر این که باشد دیگه

ج: بله، مبطل است دیگه، شهید صدر مبطل بودن را براساس چه می‌داند؟ یا این که یا درواقع نباشد یا شما تشریع کنی، دیگه وقتی تشریع هم کردی می‌دانی دیگه این که آوردی جزء نیست پس حتماً «من زاد فی صلاته»

س: حاج آقا یک سؤالی است

ج: این جواب، جواب شهید صدر این است دیگه

س: بله

ج: می‌گوید حتماً این «من زاد فی صلاته» قطعاً!

س: یک سؤالی حاج آقا

س: بر یک مبنا درواقع

ج: چرا؟

س: چون متشرع به هم حرام است.

ج: چون متشرع به حرام است پس فعل حرام حتماً جزء صلاّ نیست. پس «زاد فی صلاته» قطعاً! اما اگر حرام نباشد؛ لعلّ واجب باشد دیگه، چه طور تمسک به دلیل، به تمسک به این که «من زاد فی صلاته» که معلوم نیست؛ پس آن علم اجمالی واقعی یا واجب است یا اگر واجب نیست این جوری است. شاید هم واجب باشد.

س: حاج آقا، این «ادخال مالم یعلم من الدین فی الدین»، این فقط در ناحیه جانب زیاده مگر این فقط متصور است؟

ج: آره، ما چه جور زاد، نیاورد چه جور زاد؟

س: ببینید؛ الان عرض می‌کنم. «ادخال مالم یعلم من الدین فی الدین»، شما آن مدخول را چه می‌گیرید؟ شما مدخول را، آن اضافه جزء اکثر می‌دانی می‌گویی خب، این اکثر را کسی بخواهد وارد بکند در حالی که شک دارد می‌شود مصداق بدعت قطعیه پس قطعاً حرام است. اما خود طرف آخر که آن ایتیان اقل باشد بنحوی که بگوییم شارع شرعاً و حکم‌الله این هست؛ خود طرف اقل را هم من اگر بخواهم نسبت بدهم به خدا، این هم «ادخال مالم یعلم من الدین فی الدین» است. ادخل فقط آن جزء اکثر نیست. جزء اقل را هم من، آن طرف اقل را هم اگر من بخواهم جزماً بگویم این حکم‌الله است؟؟ ج: نه، من به آن که اسناد نمی‌دهم، نمی‌گویم آن که درواقع واجب است این است. من می‌گویم از؟؟

س: برائت دارم دیگه؟

ج: نه، هم برائت و شرع، برائت، نسبت که نمی‌دهد

س: آهان! حالا می‌خواهم همین را گویم، می‌خواهم همین را بگویم. ببینید؛ محاسبه بحث بدعت در مقام به نظرم مباحثه، بحث از رتبه بعد است. ببینید ما الان داریم بحث از چی می‌کنیم؟ ما داریم بحث از این می‌کنیم که آیا شارع اجازه می‌دهد که از حیث علم اجمالی طرفین علم اجمالی به‌خاطر این که موضع شک هستند برائت انجام بدهیم؟ پس درنتیجه طرف مقابلش را اسناد بدهیم یا نه، تعارضاً تساقطاً نمی‌توانیم اسناد بدهیم؟ یعنی ادخال ما لم یعلم من الدین فی الدین وقتی موضوع‌اش معلوم می‌شود که ما بحث از برائت و اجرای اصول در اطراف علم اجمالی را بحثش را بکنیم بعد بگوییم خب جاری نمی‌شود چون تساقط می‌کند اما با این وجود شما بیا بگوید که نه، این جا شما جاری کردی پس ادخال ما لم یعلم من الدین فی الدین است و الان همیشه در اطراف علم اجمالی شبهات حکمیه، همیشه در اطراف علم اجمالی شبهات حکمیه وقتی می‌خواهیم ما اسناد بدهیم ...

ج: اسناد نمی‌دهیم، حق نداریم اسناد بدهیم ...

س: ادخال می‌کنید دیگر ..

ج: نه ادخال نمی‌کنیم، نه ادخال یعنی به قصد این که من الدین بیاوریم ..

س: من الدین یعنی همین دیگر، به قصد یعنی چی؟ ...

ج: نه، به قصد مثل احتیاط، احتیاط که آدم می‌کند که نمی‌گوید ...

س: شما چرا، خب همین را عرض می‌کنم، شما چطور وقتی می‌گویید اتیان رجائی خارج می‌شود از بدعت، چرا خارج می‌شود؟ چون احتیاطاً داری ...

ج: چون نسبت نمی‌دهم، ولی این جا به قصد جزئیت دارد می‌آورد ...

س: ... خب حرف همین است من دارم همین را می‌گویم، عرض همین است دقیقاً ... من دارم فرمایش شما را تأیید می‌کنم. می‌گویم پس وقتی شما حالت احتیاطی و اتیان احتیاطی را خارج می‌کنید پس آن چه که تمام الماک در بدعت است اسناد است، درست است؟

ج: خب بله

س: خب این اسناد چه به جریان برائت در ناحیه‌ی اقل باشد اکثر را اثبات بکند، چه در ناحیه‌ی اکثر باشد اقل را اثبات بکند در هر دو طرف ادخال ما لم یعلم من الدین فی الدین است ...

ج: خب بعد چی می‌شود؟

س: خب پس بنابراین اساساً محاسبه‌ی بحث ادخال ما لم یعلم من الدین فی الدین بعد از این مقام است که ما اگر می‌آییم برائتی انجام می‌دهیم از اکثر، ما داخل نکردیم، شارع گفته تو نسبت به زائد و مقدار زائد برائت داری. اگر می‌گوییم نه تساقط می‌شود هر دو تا می‌افتد ما چیزی اسناد نداریم، و الا فی حد نفسه اگر محاسبه کنیم همه‌ی جاهایی که ما شبهه‌ی حکمیه داریم نمی‌دانیم چی هست هر طرف را بخواهیم حرف بزنیم حرام است، پس همه‌ی اطراف را ما قطعاً می‌دانیم ...

ج: شما می‌خواهید جواب شهید صدر بدهید؟

س: نه می‌خواهم عرض کنم این حرف شهید صدر که ایشان محاسبه‌ی بحث بدعت را می‌کند در مقام اجنبی است ...

ج: چرا؟

س: به خاطر این، به خاطر این که ما داریم از چی بحث می‌کنیم؟ ما می‌گوییم اصلاً بحث بدعت را کار نداریم چرا؟ چون مرتبه‌ی بعد از محاسبه‌ی مرخصات شرعیه است. ما داریم بحث مرخصات شرعیه را می‌کنیم که اگر مرخصی پیدا کردیم و روی آن مرخص که نسبت به اکثر فرض کنید بگوییم انحلال پیش می‌آید و اکثر را ما می‌آییم برائت انجام می‌دهیم. این جا اگر برائت از اکثر شما دارید من دیگر نسبت نمی‌دهم، من به خاطر مرخص و مأمّن شرعی دارم نسبت نمی‌دهم، پس این اصلاً بدعت نیست ...

ج: شما چی می‌گویید؟ مرخص شرعی که بگو جزء است؟ شما دارید نماز و سوره را به قصد جزئیت می‌آورید در چه حالی؟ در حالی که شک داریم جزء هست یا نه؟

س: به خاطر چی؟ به خاطر این که می‌گوییم تعارضاً تساقطاً پس احتیاطاً ما می‌آوریم ...

ج: نه حالا آن بعدش است، نه نه احتیاط می‌آوریم ...

س: به خاطر این که تعارضاً تساقطاً ...

ج: نه می‌خواهد قبل از این که به تعارضاً تساقطاً، می‌گوید این جا تعارضاً تساقطاً نیست چرا؟ چرا؟ چون یقین داری این سوره‌ای را که به قصد جزئیت می‌آوری مبطل است، چرا؟ برای این که اگر شک هستی یا نیستی؟ وقتی شک هستی پس این را به قصد جزئیت که داری می‌آوری ادخال داری می‌کنی ما لا تعلم انه من الدین فی الدین دیگر. خب پس بنابراین این سوره حتماً حرام است، وقتی حرام شد قطعاً جزء نیست، چون؟؟؟ فعل حرام است شارع جزء صلاۀ قرار نمی‌دهد، پس حتماً زاد فی صلاته صادق است. بنابراین قطع داری به مبطلیت آن.

س: حاج آقا ما فرمایش حضرتعالی را که بر یک مبنا، فرمایش شهید صدر درست است اما بر مبنای دیگر که ...

ج: بله بله بله

س: آن هم باشد آن علم اجمالی بین این که اکثر یا واجب یا اگر واجب نباشد اتیان آن به قصد جزئیت مبطل است علم اجمالی باقی است جواب شهید صدر هم مشکل را حل نمی‌کند.

ج: حل نمی‌کند بله قهراً این جوری می‌شود، این جور بخواهیم جواب بدهیم مگر یک جواب دیگر پیدا کنیم. این جواب حل نمی‌کند یعنی بله باید گفت این جا باید احتیاط کرد. روی این مبنا این جوری می‌شود. حالا ببینیم باز جواب دیگر می‌توانیم بدهیم یا نه؟

یک جواب دیگری از بعض کلمات شهید صدر، استاد شهید صدر؛ مرحوم محقق خوئی قدس سره در صلاۀ، این جا که مطرح نکردند ظاهراً ایشان این چیزها را، در باب صلاۀ یک مسأله‌ای ایشان فرموده در آن جا، فرموده که در توضیح من زاد فی صلاته و علیه الإعادة، فرموده زیاده آن جایی صادق است که شما یک چیزی را بیاورید که برخلاف وظیفه‌ی فعلیات باشد. هر چیزی که برخلاف وظیفه‌ی فعلیات باشد این زاد بر آن صدق می‌کند ولو در واقع هم جزء باشد، استظهار می‌شود از من زاد فی صلاته فعلیه الإعادة که به عرف می‌گویند من زاد فی صلاته فعلیه الإعادة یعنی هرچی برحسب

وظیفه‌ی فعلی جزء صلاه نیست و تو این را اضافه کنی، بیاوری. و در ما نحن فیه گفته بشود که این جا برخلاف وظیفه‌ی فعلی‌اش حتماً هست، این برخلاف وظیفه‌ی فعلی‌اش هست پس زاد صدق می‌کند ...

س: چی ...

ج: این اتیان به این سوره به عنوان جزئیت. آن وظیفه‌ی فعلی‌اش این نیست که الان به عنوان جزئیت بیاورد.

س: یعنی باز علم تفصیلی در آن می‌شود؟

ج: بله بله.

پس علم تفصیلی داریم نه از باب تشریع و این‌ها بخواهیم جلو بیایم که آن جواب شهید صدر است، نه؛ از باب این که این الان وظیفه‌ی فعلی‌اش هست یا نیست. خب این وظیفه‌ی فعلی‌اش نیست که الان به قصد جزئیت بیاورد، چون شما دارید چی می‌گویید؟ می‌گویید یا علم دارم که یا جزء است یا اگر جزء نیست این به عنوان جزئیت می‌آورد مبطل است. خب در این جا پس این وظیفه‌ی فعلیه‌ی او نیست که این را بیاورد که. همین که وظیفه‌ی فعلی‌اش نشد که او را بیاورد ...

س: این به قصد جزئیت دارد یا ندارد آخر؟

ج: بله؟ چرا دیگر داریم این فرض را می‌گوییم، به قصد جزئیت بیاوریم، وظیفه‌اش نیست که به قصد جزئیت بیاورد ...

س: زاد قطعاً صدق می‌کند ...

ج: پس زاد قطعاً صدق می‌کند.

س: خب یک سؤال مگر کسی که قائل به احتیاط است یعنی کسی که قائل به احتیاط است ...

ج: احتیاط است یعنی چی؟

س: یعنی اکثر را می‌گوید اگر ...

ج: نه به قصد جزئیت ذات اکثر را باید بیاورد ...

س: نه نه عرضم این است، نه نه همین، شما الان می‌گویید ...

ج: احتیاط بخواهد بکند این است یا اگر تشریع را کار ندارد یکی نماز بی‌سوره بخواند یک نماز هم با این قصد.

س: آقا کسی که قائل مستدل به احتیاط است شما می‌خواهید او را نفی بکنید و می‌خواهید بگویید حرف شما در این جا اصلاً امکان ندارد بلکه دوران بین متباینین است، این حرف را که اصلاً او قبول نمی‌کند از شما، می‌گویید من به قصد

جزئیت نمی‌آورم، اصلاً می‌گویند احتیاط به اکثر وقتی است که من به احتیاط رجاء بیاورم، آن وقت است که تعارض با اقل...

ج: نه ما کار نداریم در مقام عمل چه جور می‌آید، بلکه اگر برود ذاتش را بیاورد که اشکال ندارد، علم اجمالی را کار داریم این که شما می‌خواهید برائت جاری کنید از وجوب اکثر درست؟ و می‌گویید فلذا به اقل کفایت می‌شود کرد. حرف این است که این وجوب برائت از وجوب اکثر، این طرف علم اجمالی است، طرف یک علم دیگری است که این یا این است یا این است، آن وقت این اصل این جا با اصل آن جا تعارض می‌کند تساقط می‌کند درست؟ پس اصل این که قصد برائت از آن اکثر آن اجزای اکثر جاری نمی‌شود. شما به این دل خوش می‌کردید می‌گفتید، این را می‌خواهد از دست ما بگیرد، می‌گویند این طرف یک علم اجمالی ای است که یا هذا یا هذا درست؟ وقتی یا هذا شد پس برائت این ور و برائت آن ور تعارضاً تساقطاً. پس شما چی هستی؟ علم داری یا این است یا این است و مقتضای علم اجمالی باید احتیاط بکنی. احتیاط این جا چه جوری می‌شود؟ به این می‌شود که یا دوتا نماز بخوانی ولو آن حرمت را هم به جان بخری، بگویی خب از آن جهت ما باشد ولی نمازمان را خواندیم بالاخره، یا این که یک نماز بیاوری، اکثر را بیاوری ولی قصد جزئیت نکنی... س: خب این است اکثر را بیاوری و قصد جزئیت نکنی ...

ج: بلکه با این محقق می‌شود درست است ولی اکثر را باید بیاوری و توی رساله نمی‌تواند بنویسد که لازم نیست اکثر را بیاوری باید بنویسد اکثر را بیاور، باید بیاورد بدون قصد جزئیت ... س: آقا سؤال من همین است به قصد رجاء ولی درست است؟ پس این احتیاط مستدل به احتیاط ج: بلکه بلکه.

س: خب حالا آقای خوئی می‌خواهد چی بگوید؟

ج: آن چی می‌شود؟ این جا دیگر یعنی نتیجه‌ی آن علم اجمالی که چه طوری نشد این است که این کار را بکنی به قصد رجاء بیاوری دیگر بلکه و به قصد رجاء باید بیاوری

س: آقا من واقعاً استفهام اشکال نمی‌کنم، اشکال ندارم سؤال حقیقی است، می‌گویم آقا کسی که الان دارد آقای خوئی او را می‌زند این را نمی‌گوید الان، آن بنده خدا می‌گوید رجائی بیاور ...

ج: نه آقای خوئی می‌خواهد علم اجمالی را از بین ببرد ...

س: فهمیدم، علم اجمالی را از بین می برد پس تعارض و تساقط را از بین می برد، وقتی تعارض و تساقط از بین رفت احتیاط از بین می رود ...

ج: آره برائت هم جاری می کنی از وجوب اکثر، از وجوب اکثر برائت جاری می کنی می روی برای نماز دیگر اکثر را می آوری راحت. آقای خوئی می خواهد این را بگوید دیگر درست؟ می گوید بله توی رساله هم بنویس آقا اگر اقل را بیاوری کفایت می کند هیچ اشکالی ندارد به خاطر این جهت.

س: ایشان می گوید زائد آوردن قطعاً چی هست؟ حرام است ...

ج: نه حرام است نگوید، من زاد فی صلاته فعلیه الإعادة قطعاً می گیرد این آدم را درست؟

س: همین را گفتم دیگر ..

ج: نه حرام است یک حرف آخری است، کار به حرام است نداریم که آقای صدر از راه حرام است پیش آمد که تشریع است. ایشان چی می گوید؟ می گوید آقا من زاد فی صلاته فعلیه الإعادة موضوعش که زاد کجا صادق است؟ هر جا که شما یک کاری بکنی برخلاف وظیفه ی فعلی ات، می خواهد حرام باشد می خواهد ... من به این کار ندارم برخلاف ... این می شود زاد فی صلاته. مثلاً مگر رکوع مشروع نیست؟ یک رکوع دیگری را انجام بدهد، این من زاد فی صلاته، ولو این که رکوع حرام نباشد حالا لولا که شکستن صلاّه اگر بگوییم حرام است آن کاری اش نداریم. اگر کسی بگوید شکستن نماز اشکالی ندارد خب فوقش باطل است خب یک نماز دیگر بخوان. حرام نیست که، رکوع که عبادت است، سجده بکند، اشکالی ندارد که. خب فوقش این است که نماز، اگر قائل شدیم به این که ابطال نماز لا بأس به، منتها وظیفه ی نماز هنوز به گردنت هست خب باید بروی بیاوری ولی این کار حرامی هم انجام ندادی. ولی زاد صادق است چرا؟ چون وظیفه ی فعلی ات نبود برخلاف وظیفه ی فعلیه این را آورد. این هم فرمایش آقای خوئی قدس سره.

این جا هم باز یک امر صافی نیست محل کلام است بین اُعلام که من زاد فی صلاته یعنی آنچه که وظیفه ی فعلی است یا آن واقع؟ یعنی بر اجزاء واقعی اش اضافه کند...

س: من زاد فی صلاته ...

ج: بله دیگر فی صلاته ...

س: صلاته صلاه را کی اسناد می دهند به شخص؟ وقتی که خصوصیت تنجز فعلیه و حجت فعلیه اش من دخیل و الا می گفت من زاد فی الصلاه فعلیه الاعداء.

ج: همین است دیگر

س: ... در امور نفسیه و واقعی دارد ...

س: امور واقعیّه با تنجز، آن صلاتی که بر آن هم منجز است له شأن من الواقع، خلاف واقع که نیست که، اعتبار محض که نیست شأن من الواقع. خب چرا گفته صلاته؟ من زاد فی صلاته ...

ج: این بله خود محقق خوئی حالا یک حرف مبنایی است یک حرف بنائی است، مرحوم آخوند قدس سره که صل مع الطهاره را می فرماید صل مع الطهاره اعم از واقعی و ظاهری است، فلذا اگر شما استصحاب طهارت داشتی نماز خواندی بعد یقین کردی که این نماز درست است، واقعاً درست است چون واقعاً شاید اعم از طهارت واقعی و ظاهری بوده. آن جا آقای خوئی به آخوند اشکال دارند می گویند نه ظاهرش صل مع الطهاره طهارت واقعی است نه طهارت اعم از واقعی و ظاهری. بله این که با طهارت ظاهری خواندن تا آخر عمرش نفهمید خیلی خب معذور است ولی اگر فهمید می فرماید نه با طهارت واقعی نبوده پس شرطش را نداشته پس باید قضا کند. خب طبق این نظر من زاد یعنی من زاد در واقع یا نه؟ حالا این جا واقعاً، اگر این واقعاً جزء باشد زاد؟ پس تمسک به من زاد فعلیه الاعداء می شود تمسک به دلیل در شبهه‌ی مصداقیه اش ...

س: آن وقت ثمره‌ی این روایت چی می شود؟

ج: بله؟

س: ثمره اش چی می شود؟ شما می خواهید آقا ...

ج: بله طریق وقتی داشته باشد ...

س: طریق داشته باشد؟

ج: بله بله، آن طریق حجت است باز، اگر کشف خلاف شد باز همان جور است دیگر می رود توی بحث اجزاء و آن حرف ها درست؟

س: تا زمانی که طریق داریم این طور است ...

ج: تا طریق داریم. حالا یک وقت یقین می‌کنی، یک کسی یقین دارد مثلاً مجتهدی بر اثر فحص از ادله یقین کرد حتماً این جزء صلاّه نیست، بعضی چیزها را ما یقین داریم حتماً جزء صلاّه نیست، چون لو کان لَبَان فلان این چیزهایی که یقین آور است داریم. مثلاً کسی بگوید آقا در نماز حتماً باید دست بگذاری روی سینه‌ات، خب ما یقین داریم این جزء صلاّه نیست ..

س: به اموری که هیأت صلاّه را قطع بکند. پس حرف آقای خوئی خلاف قاعده شد دیگر ...

ج: هان بله، این راهی که ایشان باز فرمودند. این راه برخلاف مبنای خودشان است در آن جایی که به آقای آخوند می‌فرماید و هم چنین اگر ما خودمان هم استظهار می‌کنیم که حالا فرمایش ایشان ولو خلاف مبنایش نباشد، همه‌جا ایشان ملتزم باشد به این فرمایش ولی من زاد فی صلاته ما از آن چی می‌فهمیم؟ یعنی من زاد بر آن وظیفه‌ی فعلی‌اش یا من زاد در واقع؟ این‌ها طریق هستند. پس بنابراین در این جا یقین نمی‌کنی که این جا زاد که بگویی حتماً منحل شد ...

س: بله بلا معارض می‌شود.

ج: نمی‌توانی بگویی حتماً منحل شد این طرف پس بلا معارض است، علم اجمالی هم هنوز سر جای خودش باقی است که یا آن واجب است یا این جور هست، پس بنابراین تعارضاً تساقطاً باید احتیاط کنی بیاوری، برائت نداری از زائد.

س: پس خلاف آن قاعده‌ی کلی هم شما قبول دارید دیگر؟

ج: آره دیگر خلاف ...

س: ... در امور نفسی و واقعی دارند دیگر

ج: حالا یک جواب سومی هم ممکن است این جا داده بشود که حالا فقط اشاره کنم روی آن فکر کنید. آن حرف‌هایی که قبلاً می‌زدیم که این جا ممکن تعارض اصلین نباشد چون لا ینجر به مخالفت عملیه‌ی قطعیه، آیا این جا می‌شود از آن راه جواب داد یا نه؟ که بگوییم اصلاً جاری است تعارض هم نمی‌کند، از آن راه می‌شود جواب بدهیم یا نه؟ این حالا دیگر چون الان اذان شده ان شاء الله این می‌ماند برای جلسه‌ی بعد.

و صلی الله علی محمد و آل الطاهرین.

پایان